

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

نویسنده: رابرت دریفوس
برگردان از: داکتر فرهاد زرگر
۱۲ مارچ ۲۰۱۶

گروگان نزد خمینی

۲



فصل اول

«انقلاب به وسیله دوستانمان»

مهاجمان بدون هیچ گونه مانعی با اسلحه‌های نو و براق اتوماتیک خود، خیابان‌های تهران را زیر پا می‌گذارند و وارد ساختمان‌های دولتی می‌شوند و اثرات رژیم شاه مخلوع را پاره کرده و به دور می‌ریزند. حکومت خونین ترور شروع شده است. افسران عالی‌رتبه ارتش و رؤسای ساواک که از همکاری با رژیم جدید خودداری می‌کنند، به سرعت و بدون محاکمه و بی سروصدا به وسیله دسته‌های فناتیک و جنون‌زده به قتل رسیده‌اند. دوازدهم فیبروری ۱۹۷۹ (۲۲ بهمن [دلو] ۱۳۵۷) است، فقط چند ساعت قبل آیت الله "خمینی" تأسیس حکومت جمهوری اسلامی ایران را اعلام کرده است. در واشنگتن، "کارت" در یک کنفرانس مطبوعاتی با عجله خبرنگاران را متقاعد می‌کند که: «من اعتقاد دارم که مردم و دولت ایران، دوستی‌شان را با ما حفظ خواهند کرد.» بسیاری از مردم از اظهار علاقه‌کارتر برای دوستی با رژیم خونریز ایران شوکه هستند. اما بیانیه‌کارتر اصلاً بحران جهانی را که از انقلاب ایران گریبان‌گیر امریکا شده زیاد مورد توجه قرار نمی‌دهد. چند روز بعد هنگامی که گروه نقابدار در تهران برای مدت کوتاهی سفارت امریکا را اشغال کردند و همه چیز را در هم ریختند، گفتار کارتر در مورد دوستی با رژیم، به وسیله جماعت بنیادگرای اطراف آیت‌الله خمینی و شورای انقلاب او به کلی نادیده گرفته شد. در حقیقت خوش‌آمد مقامات دولت کارتر به دیکتاتوری خمینی بیان واقعیتی عمیق‌تر از آن است و آن این است که کارتر خود معتقد است که رژیم ملاحا در ایران به واقع «دوستان امریکا»

خواهند بود، زیرا کارتر و دولت اوست که **خمینی** را به قدرت رسانده‌اند. دولت کارتر به طور عمدی و حساب شده و نه فقط با یک بی‌عملی ساده، به گروهی که حرکت سرنگونی شاه را در ایران ترتیب دادند، کمک مالی کرد. دولت کارتر در هر قدم از راه به قدرت رسیدن **خمینی**، از تبلیغات آماده سازی برای قدرت گرفتن تا رساندن اسلحه و مهمات، از معاملات پشت پرده با خائنین در ارتش شاه، تا التیام نهائی به شاه سرخورده و گزیده شده برای ترک ایران در جنوری ۱۹۷۹، دست داشته است. شاید در طول تاریخ امریکا، از زمان استقلال دولت امریکا تاکنون، هیچ دوره‌ای تا به این حد پر از خیانت نبوده است.

داستان واقعی انقلاب ایران حکایتی است که داستان‌های جاسوسی مانند «سقوط ۱۹۷۹» اثر «پال اردمان»، (The crash of 79, P.Erdman) در مقایسه با آن خیلی ساده به نظر می‌آید. فقط کافی است که به پشت درهای بسته مهم‌ترین قدرتمندان مالی و صاحبان بانک‌ها و کمپانی‌های نفتی و صنعتی و نیز به داخل اتاقها و سالون‌های کنفرانس کلوب‌های برجستگان و نیز مراکزی مانند شورای روابط خارجی نیویورک و مؤسسه پادشاهی روابط بین‌الملل در لندن نگاهی انداخت تا به عمق زد و بندها برای به قدرت رساندن **خمینی** پی برد. در پشت پرده، ایران مرکز کش و قوس‌های بین‌المللی است که هنوز آتش آن در میان صاحبان قدرت شرکت‌های مالی و دوستانشان و نیز در بین سرویس‌های مختلف اطلاعاتی کشورهای ناتو، اسرائیل و خاورمیانه شعله می‌کشد. می‌توان گفت که تقریباً گروه نسبتاً کمی از سران دولت امریکا در ایالات متحده مسؤول سرنگونی شاه بودند. در رأس آنها می‌توان از "زبگنیو برژینسکی" Zbigniew Brzezinski از مسؤولین شورای امنیت ملی امریکا، "سایروس ونس" وزیر سابق امور خارجه و "جورج بال"، رابط مخصوص برنامه ریزی ایران در شورای امنیت ملی امریکا نام برد. همچنین از "دیوید نیوسام" و "هنری پریشات" در وزارت امور خارجه و به همراه آنها از "ویلیام اچ سولیوان" سفیر امریکا در تهران، "هرالد براون" و "چارلز دکن" در پنتاگون، جنرال "الکساندر هیگ" و جنرال "رابرت هوایزر" از بخش فرماندهی ناتو و ادمیرال "ستنزفیلد ترنر" و "رابرت بووی" از سازمان سیا (سی.آی.ا) را نیز می‌توان نام برد. همچنین متخصصانی با سابقه طولانی پژوهش و تحقیق در خاورمیانه و ایران، زیر نظر گروه مدیریت نامبرده کار می‌کردند، که از آن جمله می‌توان افرادی مانند "ریچارد کاتام" R.Cottam از دانشگاه پیتزیرا، "ماروین زونیس" از دانشگاه شیکاگو، "جیمز بیلی" از دانشگاه تگزاس در آستین، "ریچارد فالک" و "برنارد لوئیز" B.Lewis از دانشگاه پرینستون، و "توماس ریکز" از دانشگاه جورج تاون را نام برد. این گروه به همراه گروه منتخبی از کارآگاه‌های اطلاعاتی انگلستان و نمایندگان سازمان مخفی اخوان-المسلمین، از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۹ (بهمن ۱۳۵۷) به عنوان رابط و همبسته با گروه سازماندهی «انقلاب خمینی» با شورای امنیت ملی در کاخ سفید و زیر نظر کارتر کار کردند. رابط و سازمان دهنده کلیه این برنامه‌ها "رمزی کلارک"، دادستان کل امریکا در دولت کارتر بود. همزمان که کارتر رئیس جمهور امریکا در جنوری ۱۹۷۸ شاه را در بغل گرفته بود و ایران را به عنوان «جزیره آرام» در خاورمیانه بحرانی و ناآرام ستایش می‌کرد، دستیاران و مشاوران او (کارتر) سرگرم برنامه‌های بودند که شاه متحد ایالات متحده را به مهلکه و آشوب انقلاب بکشانند.

حتی در سال ۱۹۷۷ تعدادی از مسؤولین دولت کارتر دریافتند که ایالات متحده امریکا به سرعت از نیروهای مخالف شاه که به دور آیت الله **خمینی** جمع شده‌اند، پشتیبانی می‌کند ولی فقط تعداد انگشت شماری دلیل ستراتیژیک ارتباط دستگاه اطلاعاتی امریکا با مشاورین خمینی را می‌دانستند.

اطلاعات در این مورد کاملاً مخفی و فقط بر اساس «نیاز ضروری» در اختیار کارکنان خاصی گذارده می‌شد، کارمندان عادی وزارت امور خارجه، پنتاگون و سیا تقریباً به طور کامل از جریان‌های بی‌اطلاع بودند. برای آنان، واضح بود که ارتباط برقرار کردن بین کاخ سفید و اخوان‌المسلمین باید به عنوان بخشی از ستراتیژی ژئوپلیتیک علیه اتحاد

جماهیر شوروی محسوب شود، ولی مثلاً برای افراد زودباور، دلایل بی اساسی شایع کرده بودند. امثال شایعه‌ای که سال ۱۹۷۸ در بین کارگزاران سازمان سیا در واشینگتن، مبنی بر این که شاه در اثر سرطان، با وجود معالجات، به زودی خواهد مُرد، و با مرگ او شکاف رهبری در ایران به وجود خواهد آمد، که به آسانی با پروسه جانشین عادی، این شکاف پر نخواهد شد. از اینرو با هرج و مرجی که در ایران به وجود خواهد آمد، سازمان سیا براین باور است که شوروی احتمالاً از بحران برای دخالت در ایران استفاده خواهد کرد. براین اساس، گفته می‌شد که ایالات متحده می‌باید با مخالفین شاه، که در درجه اول، نیروهای مذهبی هستند، برای جایگزین کردن دولتی با ثبات وارد مذاکره شود. داستان‌هایی این چنینی، کارمندان عادی بوروکراسی دولت آمریکا را، که کم کم متوجه روابط نیمه پنهان آمریکا با نیروهای رادیکال مذهبی مخالف شاه می‌شدند، قانع می‌کرد. مردم آمریکا اما، کاملاً از جریانات بی خیر گذاشته شده بودند. نیروی اصلی و مغز متفکر در کاربرد «کارت جنبش اسلامی» علیه اتحاد جماهیر شوروی، رئیس امنیت ملی «زیگنیو برژینسکی» بود. از سال ۱۹۷۷ برژینسکی نظریه خود را بر این اساس که «بنیادگرایی اسلامی» بهترین سنگر علیه کمونیسم است، علناً اظهار داشت.

برژینسکی پس از انقلاب ایران، در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز، اظهار داشت که واشنگتن باید از قدرت گرفتن دوباره نیروی اسلام در خاورمیانه استقبال کند، زیرا اسلام به عنوان یک ایدئولوژی، در تضاد با نیروهای بالقوه پشتیبان شوروی در منطقه خاورمیانه است. نظر برژینسکی دقیقاً سه روز بعد از به گروگان گرفتن پنجاه و سه امریکایی در ایران، به وسیله «جودی پاول» سخنگوی مطبوعاتی کارتر، در ۷ نوامبر ۱۹۷۹ تأکید شد. اگرچه برژینسکی نسبت به موثق بودن شرایط سیاسی خاورمیانه براساس گزارشات رسیده آشنائی زیادی نداشت، اما همیشه خود را درگیر استفاده از مذهب و فرقه‌های مذهبی، به عنوان ابزار جنگ سیاسی کرده است. او در دانشگاه مک‌گیل به وسیله کشیش‌های محافظه کار آموزش دیده و روش فکری سیاسی خود را در این زمینه خیلی نزدیک به آنها می‌داند، به طوری که به علت زمینه فکری‌اش، به عنوان عضو ارتجاعی هیأت حاکمه فیودالی پولند و عضو افتخاری آن جامعه و هم‌فکر آنها شناخته شد. به محض این که موج آزادیخواهی در اروپای شرقی اوج گرفت، برژینسکی پتانسیل احتمال یک قیام را به وسیله جسویت‌ها (مسیحی‌های محافظه کار سیاسی) بررسی و پیش‌بینی کرد. از این جهت برای او آسان بود که به قدرت رسیدن تعدادی از دولت‌های وابسته به اخوان المسلمین را در کشورهای خاورمیانه نیز پیش‌بینی کند.

او از زندگی مجلل جسویت‌ها و تبعیدیان اروپای شرقی در آسیا و به کارگیری «کارت چین» در کشورهای آسیائی و همکاری بالقوه با اخوان المسلمین نتیجه می‌گیرد که شوروی از نظر ایدئولوژیک عملاً به وسیله ارتش‌های خصمانه محاصره خواهد شد. گرچه از نظر برژینسکی این ستراتیژی، منافع تاکتیکی زیادی دارد، اما احتمال هدفمند بهره‌وری از آن، پس از گذشت زمان ۱۰ تا ۲۰ سال بعد در نظر گرفته شده است. رئیس شورای امنیت ملی آمریکا محاسبه کرده که در این مدت زمان اتحاد جماهیر شوروی به تدریج تضعیف شده و در نتیجه مسابقه تسلیحاتی و جنگ اقتصادی، اتحاد جماهیر شوروی از هم پاشیده خواهد شد و فرو خواهد ریخت. بر طبق بررسی ستراتیژیکی که در سال ۱۹۷۹ منتشر شد، وفاداری شهروندان مسلمان شوروی به سازمان‌های مسلمان خارج از شوروی و در مرزهای جنوبی آن، کمک مهمی در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی خواهد کرد و در صورت بروز یک جنگ فراگیر، با کاربرد سلاح‌های اتمی درگیر خواهد بود.

رئیس شورای امنیت ملی آمریکا، برژینسکی، با در سر پروراندن این چنین رؤیاهای مخرب در ذهن خود، سرپرستی کمیته مخصوص مطالعه و پژوهش «اثرات احتمالی تجدید حیات حکومت اسلامی مسلمانان جمهوری‌های شوروی» را به عهده گرفت. حدود ۵۰ میلیون نفر از جمهوری‌های شوروی یا تقریباً یک چهارم جمعیت شوروی مسلمان‌اند و یک

پژوهش در لندن نشان داده که جمعیت مسلمان شوروی دموگرافیکی سریعترین رشد جمعیت را در آنجا دارا می باشد. براساس گزارش تایمز لندن، که این نظرسنجی‌ها را گزارش کرده، بسیاری از مسلمانان شوروی مخفیانه به فرقه و سازمانهای صوفی مذهب و اخوان المسلمین وابسته‌اند. این ادعا به وسیله اکثریت تحلیل‌گران باتجربه و محافظه کار به اثبات رسیده است.

اما در دسامبر ۱۹۷۸، وقتی مبارزه انقلابی علیه شاه شدت یافت، کمیته مخصوص شورای امنیت ملی امریکا، مخفیانه تصمیم گرفت که به سرعت ایستگاه‌های رادیویی مربوط به سیا ساعات پخش اخبار خود را به زبانهای مناطق مسلمان- نشین جماهیر شوروی افزایش دهد. ماه بعد مقامات دولت کارتر کمیته روابط خارجی سنا را مطلع کردند که **برژینسکی** «مطالعه جهانی اسلام بنیادی» را به علت اهمیت و تأثیر سیاسی آن در بسیاری از مناطق جهان، درخواست کرده است. براساس گزارش واشنگتن پست **برژینسکی** «رسماً سرپرستی کمیته اطلاعاتی را برای بررسی عمیق پدیده اسلام بنیادگرا» در مناطق مسلمان نشین به عهده گرفت.

به تدریج سیاست امریکا «کارت سبز اسلامی» **برژینسکی** را در مورد تمام خاورمیانه به کار برد. او در اوج انقلاب علیه شاه، بیانیه مشهور خود مبنی بر این که سرتاسر منطقه خاورمیانه از شمال و شرق افریقا گرفته تا کلیه خاورمیانه و ترکیه، ایران، و پاکستان تماماً یک «کمان بحران» است، را منتشر کرد.

در آن بیانیه **برژینسکی** اتحاد جماهیر شوروی را مسؤول بازی قدرت برای تسلط به منابع نفت خلیج (فارس)، که صنایع غرب به آن وابسته است، دانست.

اگرچه هیچ کس به طور جدی باور نداشت که مسکو هم، **خمینی** را علیه شاه پشتیبانی می‌کند. در حقیقت بیشتر تحلیل گران سیاسی فکر می‌کردند که مسکو می‌خواست که شاه در قدرت بماند. اما **برژینسکی** این تصور را در ذهن به وجود آورد که شوروی می‌خواهد قدرت خود را در اقیانوس هند گسترش داده تا بدینوسیله تأسیس «سازمان قرارداد خاورمیانه» یا «میتو» Middle East Treaty Organization (METO) را پیشنهاد کند. البته این ایده جدیدی نبود. "ادگار برونفمان Edgar Bronfman رئیس صهیونیستی شرکت "سیگرام" (شرکت بزرگ مشروبات الکلی) در بخش «ستون دیدگاه» نیویورک تایمز درخواست کرده بود که پیشنهادش دوباره مورد توجه قرار گیرد. **برونفمان** در مطلبش نوشته بود که او دیدگاه خود را با سناتور "جیکوب جاوینز" از نیویارک و معاون رئیس جمهور "والتر مندل" در میان گذاشته که **برژینسکی** به وسیله دولت ترغیب شود که این ایده را دنبال کند. پس از این که این پیشنهاد به عنوان یک کار پژوهشی به وسیله کاخ سفید تصویب شد، سپتامبر ۱۹۷۸ به جلسه عالی قرارداد کمپ دیوید انجامید.

مصر و اسرائیل به عنوان اولین کشورهای در نظر گرفته شدند که سازمان ناتو از طریق آن دوکشور قدرت خود را به داخل خاورمیانه مستقر کند. ایران به عنوان رابط بعدی در نظر گرفته شده بود. برطبق ایده فوق، میتو، در ابتدای شروع یک عهدنامه غیر رسمی بود که بیشتر همکاری را به عهده شعبات اخوان المسلمین در کشورهای اسلامی خاورمیانه و سازمان جاسوسی اسرائیل قرار داد. **برژینسکی** اخوان المسلمین را به عنوان عامل اساسی در نظر گرفت که می‌توانند رژیم‌های درمانده خاورمیانه را به این «کمان بحران» متصل نمایند.

کمال ستراتیژی اسلامی **برژینسکی** در مخفی کردن پشتیبانی امریکا و علنی ساختن پشتیبانی دولت چین از مبارزه چریک‌های مسلمان افغان بود که از پاکستان و ایران حمله می‌کردند. با پیروزی «انقلاب اسلامی در ایران»، چریک‌های بنیادگرا و جنگجویان اخوان المسلمین که متفقاً علیه دولت افغانستان طرفدار شوروی بودند، طبق گزارش‌های **برژینسکی**، رئیس شورای امنیت ملی، با کمک‌های زیاد مالی دولت امریکا، این گروه‌ها پیروزی‌های نظامی زیادی کسب کردند.

برژینسکی، اکنون سرمست از دورنمای پیروزی حیرت‌انگیز نیروهای اسلامی علیه رژیم افغان "امین" نخست وزیر وابسته شوروی، و با وجود علایم حمله نظامی شوروی در اواخر سال ۱۹۷۹، پیشنهاد جهاد در افغانستان را نمود. بالاخره وقتی اشغال افغانستان به وسیله شوروی به مرحله اجراء درآمد، **برژینسکی** و شورای امنیت ملی امریکا، به ظاهر شوکه شدند. اما احتمالاً در خفا این حمله برای دولت امریکا یک خوشامد بود. زیرا اکنون واشنگتن فرصتی به دست آورد که ایران و بقیه کشورهای اسلامی را علیه اتحاد جماهیر شوروی که در بیانیه رسمی واشنگتن، به عنوان دشمن اصلی اسلام معرفی می‌شد، متحد کنند. برای **برژینسکی** این مهم نبود که متحدان مسلمان او سفارت امریکا را در تهران اشغال کرده‌اند، و دیپلماتهای امریکا را گروگان گرفته‌اند و سفارتخانه‌های امریکا را در پاکستان و لیبیا به آتش کشیده‌اند.

به هر رو، راز انقلاب اسلامی **خمینی** با سناریوی ستراتیژیک «راسپوتین» **Rasputin** **برژینسکی** خاتمه نیافت و همینطور که بنیادگرایان اسلامی آخرین روزهای شاه را شمارش می‌کردند، شاه اما، به جای مسبب اصلی یعنی شورای امنیت ملی امریکا، متحد آن یعنی شرکت نفت انگلیس و بی‌بی‌سی را به عنوان محرک‌های خارجی قیام‌کنندگان در ایران افشاء و محکوم می‌کرد. اکنون **برژینسکی** «کارت اسلامی» را که الیگارش‌های انگلیس در دستش قرار داده بود، به‌خوبی بازی می‌کرد. حکومت پادشاهی انگلیس از سال ۱۶۶۰ بدون هیچ مخالفتی بر بریتانیا حکومت کرده‌اند. این خانواده سلطنتی خود را به مثابه مرکز فرماندهی برجستگان فئودال اروپائی و منافع مالی وابسته به آنها می‌دانسته‌اند. سیاست سیستم الیگارش‌های در انگلیس، در مؤسساتی مانند مؤسسه پادشاهی روابط بین‌الملل و مؤسسه مطالعات ستراتیژیک بین‌المللی، و نیز در ایالات متحده در سازمان‌های صاحب نام و با پرستیژی مانند شورای روابط خارجی در نیویورک و انستیتو اسپن و نظایر آنها فرموله و برنامه‌ریزی و رهبری می‌شد.

از دوران "چارلز اول"، یعنی دورانی که بشریت خود را از میان گِل و لای عقب ماندگی نجات می‌داد و پس از آن به سرنگونی امپراتوری روم انجامید، همیشه جدی‌ترین خطر متوجه فامیل‌های اشرافی اروپا در کشورهای یک ملت با رهبری آن که مصمم به پیشرفت زندگی شهروندان و اقتصاد کشور بوده، رخ داده است. آنطور که انقلاب امریکا ثابت کرد، جامعه تحصیل‌کرده به هیچ وجه رژیم سلطنتی عقب مانده تحمیلی را تحمل نخواهد کرد. فامیل‌های الیگارش‌های انگلستان اما، برای ماندن در قدرت نه فقط به ماه‌ها و سال‌ها عقب افتادگی ملت‌ها، بلکه به دهه‌ها و حتی قرن‌ها عقب ماندگی ملت‌های دیگر فکر می‌کنند. بدین جهت برای آنها پایه‌گذاری جمهوری اسلامی ایران دوره‌ای خواهد بود که در آن بنیادگرائی دینی و جهان‌ضد علمی به ظهور خواهد رسید. اریستوکرات‌های بریتانیا مانند ایتالیائی‌ها و هالندی‌ها و شرکای دیگرشان در کشورهای دیگر اروپا نسل اندر نسل به این اعتقاد رسیده‌اند که از جنبه طبقاتی همیشه بین اشراف و رهبران دینی از یک طرف و بردگان و سرف‌ها از طرف دیگر ارتباط طبقاتی وجود دارد و وظایف هر کدام نیز مشخص شده است. در اینجا به درستی باید از لُرد "برتراند راسل"، که بنیاد صلح او در به قدرت رساندن **خمینی** کوشش زیادی کرده است، نقل قول کرد، تا خوانندگان به طرز تفکرهایی که از آنها صحبت می‌کنیم نگاهی اجمالی داشته باشند. برتراند راسل در سال ۱۹۵۱ در کتاب «اثر علوم بر جامعه» *Impact of science on society* درباره آینده چنین می‌گوید: «هم اکنون به جمعیت جهان در هر ده دقیقه‌ای ۵۸۰۰۰ نفر افزوده می‌شود. جنگ تاکنون تأثیر زیادی برای کاهش جمعیت نداشته است و افزایش جمعیت در هر دو جنگ جهانی ادامه یافته است، جنگ، بنابراین از این جهت مأیوس‌کننده بوده است. اما، احتمالاً یک جنگ بیولوژیک برای کاهش جمعیت جهان بیشتر مؤثر خواهد بود. اگر طاعون در هر نسل یکبار در جهان شیوع پیدا کند، بازماندگان می‌توانند آزادانه زاد و ولد کنند، بدون این که جهان بیش از حد پرجمعیت شود. البته اداره کارها به نحوی ناراحت‌کننده و سخت خواهد بود ولی چه اشکالی دارد؟ در واقع افراد

بافکر نسبت به خوشحالی مخصوصاً خوشحالی دیگران بی تفاوت‌اند. مراکز شهری و صنعتی در چنین حالتی، متروکه و ویران خواهند شد، و سکنه آنها اگر هنوز زنده‌اند، به زندگی سخت روستائی گذشتگان قرون وسطائی خود برخوانند گشت.» حکومت الیگارشی انگلستان رژیم خمینی را احتیاج دارد. چون رژیم خمینی اقتصاد ایران را به نابودی کشانده و بسیاری از شهروندان رابه نیروهای مخرب تبدیل کرده است. خرابی شهرها و برگشت و تبدیل ایران به کشورهای عقب مانده نسبت به کشورهای صنعتی و پیشرفته، هنوز ادامه دارد. فسخ انرژی اتمی به دستور خمینی، توسط رژیم سلطنتی بریتانیا نه فقط به عنوان مدلی برای کشورهای در حال توسعه، بلکه حتی برای دولت‌های صنعتی غرب نیز، مورد ستایش قرار گرفته است. هرگونه تاکتیک و ستراتیژی ژئوپلیتیک برای رژیم سلطنتی انگلستان، در تحلیل نهائی برای هدف ابقای دراز مدت سلطنت بوده است. اما این پروژه ممکن است که بسادگی آمال ناهنجار تاریخی طبقه‌ای از مردم را که مدتهاست به فراموشی سپرده شده‌اند برآورده نکند، در حالی که دستگاه سلطنتی بریتانیا سیاست هژمونی قرون وسطائی خود را به گروه برنامه ریزان دولت امریکا تحمیل کرده‌اند. به نظر سیاست مداران رژیم سلطنتی انگلیس، سیاستی که شعار جامعه «ما فوق صنعتی»، «رشد صفر مطلق»، «حفظ محیط زیست» و «آزاد اندیشی» را سر می‌دهد، یک سیاست غیراخلاقی و نابودکننده فکری و ضد فرهنگی است. سیاست کاربرد قرون تاریک بریتانیا، در سال ۱۹۷۵ با سیاست آینده دولت کارتر، رسماً برای تشکیل شورای روابط خارجی همخوانی داشته و نتیجه آن انتشار پروژه سال ۱۹۸۰، در مورد رشد دهه آینده، در ۳۰ مجلد بوده که در این پروژه افرادی نظیر سایروس ونس، آنتونی سولومان، هرال د براون، زیگنیو برژینسکی، لسلی ژلب، و غیره شرکت داشتند. این افراد بعداً جزء هیأت مدیریت کارتر در سال ۱۹۷۷ شده و به همراه او به واشنگتن رفتند.

ادامه دارد